

به نام خداوند بخشنده مهربان



متون نظم

مجموعه:

ادبیات

مؤلف:

دکتر لیلا کردیچہ

آمادگی آزمون دکتری

دکتر لیلا کردبچه ۱۳۵۹

متون نظم

مشاوران صعود ماهان، ۱۴۰۴

۳۴۱ ص جدول، نمودار، (آمادگی آزمون دکتری)

شابک

ISBN:978-600-389-382 -5

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپای مختصر

فارسی و لاتین - چاپ اول

۱- متون نظم

۲- آزمونها و تمرینها

۲- آزمون دوره‌های تحصیلات تکمیلی

۴- دانشگاه‌ها و مدارس عالی - ایران - آزمونها

دکتر لیلا کردبچه

ج - عنوان:

شماره کتابشناسی ملی

۴۴۱۳۸۹۷



انتشارات مشاوران صعود ماهان



- ☐ نام کتاب: متون نظم
- ☐ مدیران مسئول: مجید و هادی سیاری
- ☐ مولف: دکتر لیلا کردبچه
- ☐ برنامه ریزی تولید و محتوا: سمیه بیگی
- ☐ ناشر: مشاوران صعود ماهان
- ☐ نوبت و تاریخ چاپ: دوم / ۱۴۰۴
- ☐ تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
- ☐ قیمت: ۷/۱۰۰/۰۰۰ ریال
- ☐ شابک: ISBN ۹۷۸-۶۰۰-۳۸۹-۳۸۲ -۵

انتشارات مشاوران صعود ماهان: تهران - خیابان ولیعصر، بالاتر از تقاطع ولیعصر مطهری، پلاک ۲۰۵۰

تلفن: ۸۸۱۰۱۱۳ و ۸۸۴۰۱۳۱۳

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به موسسه آموزش عالی آزاد ماهان می‌باشد. و هرگونه اقتباس و کپی‌برداری از این اثر بدون اخذ مجوز پیگرد قانونی دارد.

مقدمه ناشر

به نام تو

ایمان داریم که هر تغییر و تحول بزرگی در مسیر زندگی بدون تحول معرفت و نگرش میسر نخواهد بود. پس
بیایید با اندیشه توکل، تفکر، تلاش و تحمل در توسعه دنیای فکریمان برای نیل به آرامش و آسایش توأمان
اولین گام را برداریم.

چون همگی یقین داریم دانایی، توانایی می‌آورد.

شاد باشید و دلی را شاد کنید.

برادران ستّاری

در کتاب‌های آمادگی آزمون دوره دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی مؤسسه آموزشی آزاد ماهان، تلاش بر این است تا مجموعه کامل و جامعی از کلیه دروس دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی فراهم آید، و داوطلبان را تا حد زیادی از مراجعه مستقیم به بسیاری از کتب درسی این دو دوره آموزشی بی‌نیاز کند. از این روی با اطمینان خاطر داوطلبان آزمون دوره دکتری را بشارت می‌دهیم به اینکه این مجموعه کتب، ایشان را تا حد زیادی از بازخوانی دروس دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد بی‌نیاز کرده، و داوطلبان می‌توانند در فاصله زمانی صرفه‌جویی شده از این طریق، به مطالعه کتاب‌های دیگری بپردازند که جزو واحدهای رسمی درسی نبوده، اما تسلط بر آنها در تفوق بر دیگر داوطلبان نقشی اساسی دارد.

کتاب‌های آمادگی آزمون دوره دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی مؤسسه آموزشی آزاد ماهان به گونه‌ای تألیف شده‌اند که گرچه جامعیت حاکم بر مطالب آن مناسب برای آزمون ورود به دوره دکتری است، اما بی‌شک برای داوطلبان آزمون دوره کارشناسی ارشد نیز بسیار مثمر ثمر خواهد بود، و داوطلبان آزمون ورودی دوره کارشناسی ارشد نیز می‌توانند با مطالعه بخش‌ها و مباحثی که جزو منابع آزمون دوره کارشناسی ارشد است، نتیجه قابل قبولی بگیرند. به همین منظور، در پایان هر مجلد از این مجموعه، تنها به ذکر سؤالات آزمون‌های دوره دکتری بسنده نشده و تلاش کرده‌ایم نمونه‌هایی نیز از سؤالات آزمون‌های دوره کارشناسی ارشد سال‌های پیش به دست دهیم.

امید است مطالعه کتاب‌های این مجموعه راهگشای موفقیت‌های آتی داوطلبان عزیز بوده، و بتواند سهمی در برداشتن گامی به سوی پیشرفت این عزیزان داشته باشد.

پیشگفتار

در کتاب متون نظم، از منابع زیر استفاده کرده‌ایم:

- «**رودکی**»، «گزیدهٔ سخن پارسی ۲، رودکی»، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی علیشاه
- نیز «برگزیدهٔ اشعار رودکی و منوچهری»، دکتر اسماعیل حاکمی والا، انتشارات اساطیر
- نیز بخش‌هایی از «سبک خراسانی در شعر فارسی»، جعفر محبوب
- نیز بخشی از «المعجم» شمس قیس رازی
- «**منوچهری**»، گزیدهٔ اشعار منوچهری دامغانی، احمدعلی امامی افشار، انتشارات بنیاد
- نیز «برگزیدهٔ اشعار رودکی و منوچهری»، دکتر اسماعیل حاکمی والا، انتشارات اساطیر
- نیز بخش‌هایی از «سبک خراسانی در شعر فارسی»، جعفر محبوب
- «**انوری**»، «شرح لغات و مشکلات دیوان انوری»، سید جعفر شهیدی، انتشارات علمی فرهنگی
- نیز «مفلس کیمیا فروش»، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی
- «**فرخی**»، «پرنیان هفت رنگ»، دکتر نصرالله امامی، انتشارات جامی
- «**کسایی**»، «کسایی مروزی»، دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات علمی فرهنگی
- «**حافظ**»، «حافظنامه»، بهاء الدین خرمشاهی، دو جلد، انتشارات علمی فرهنگی
- نیز «صدای سخن عشق»، دکتر حسن انوری، انتشارات سخن
- «**نظامی**»، «لیلی و مجنون»، حسن وحید دستگردی، نشر قطره
- نیز «هفت پیکر»، حسن وحید دستگردی، نشر قطره
- نیز «مخزن الأسرار»، حسن وحید دستگردی، نشر قطره
- «**مولوی**»، «شرح مثنوی»، «کریم زمانی»، جلد دوم و سوم، انتشارات اطلاعات
- نیز «گزیدهٔ غزلیات شمس»، «دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی»، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی
- «**فردوسی**»، «شاهنامه»، دکتر عزیزالله جوینی، جلد اول و دوم و سوم، انتشارات دانشگاه تهران
- نیز «رزم‌نامهٔ رستم و اسفندیار»، جعفر شعار و حسن انوری، نشر قطره
- نیز «غننامهٔ رستم و سهراب»، جعفر شعار و حسن انوری، نشر قطره
- «**سعدی**»، «بوستان»، غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی
- نیز «گزیدهٔ قصاید سعدی»، جعفر شعار و حسن انوری، نشر قطره
- نیز «کلیات سعدی»، محمدعلی فروغی، انتشارات زوار
- «**ناصر خسرو**»، سی قصیدهٔ ناصر خسرو، دکتر محمد غلامرضایی، انتشارات جامی
- «**خاقانی**»، «رخسار صبح»، میر جلال الدین کزازی، نشر مرکز
- نیز «ارمغان صبح»، دکتر نصرالله امامی، انتشارات جامی
- «**سنایی**»، «تازیانه‌های سلوک»، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، نشر آگاه
- «**عطار**»، «منطق الطیر»، سید صادق گوهرین، انتشارات علمی فرهنگی
- نیز «دیدار با سیمرغ»، دکتر تقی پورنامداریان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- «**صائب**»، «دویست و یک غزل صائب»، دکتر امیر بانو کریمی، انتشارات زوار
- نیز «بیگانه مثل معنی»، دکتر محمدحسین محمدی، نشر میترا
- «**بیدل**»، «شاعر آینه‌ها»، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، نشر آگاه

فهرست مطالب

۴.....	مقدمه
۵.....	پیشگفتار
۹.....	فصل اول: رودکی
۱۰.....	توضیحات
۱۶.....	پرسش تشریحی
۱۵.....	فصل دوم: منوچهری
۱۶.....	توضیحات
۲۰.....	پرسش تشریحی
۲۱.....	فصل سوم: انوری
۲۲.....	توضیحات
۴۹.....	پرسش تشریحی
۵۱.....	فصل چهارم: فرخی
۵۲.....	توضیحات
۵۶.....	پرسش تشریحی
۵۷.....	فصل پنجم: کسایی
۵۸.....	توضیحات
۶۲.....	پرسش تشریحی
۶۳.....	فصل ششم: حافظ
۶۴.....	توضیحات
۹۱.....	پرسش تشریحی
۹۳.....	فصل هفتم: نظامی گنجوی
۷۹۵.....	لیلی و مجنون
۹۵.....	توضیحات
۱۲۲.....	هفت پیکر
۱۲۲.....	توضیحات
۱۴۹.....	مخزن الأسرار
۱۴۹.....	توضیحات
۱۶۴.....	پرسش تشریحی
۱۶۷.....	فصل هشتم: مولوی
۱۷۱.....	فصل نهم: غزلیات شمس
۱۷۱.....	توضیحات
۱۹۰.....	فصل دهم: مثنوی معنوی
۱۹۰.....	توضیحات
۲۰۷.....	پرسش تشریحی
۲۰۹.....	فصل یازدهم: فردوسی
۲۱۲.....	شاهنامه
۲۱۲.....	توضیحات
۲۲۸.....	پرسش تشریحی
۲۲۹.....	فصل دوازدهم: سعدی
۲۳۱.....	قصاید
۲۳۱.....	توضیحات
۲۴۱.....	غزلیات

۲۴۱.....	توضیحات
۲۴۵.....	بوستان
۲۴۵.....	توضیحات
۲۵۵.....	پرسش تشریحی
۲۵۷.....	فصل سیزدهم: ناصر خسرو
۲۶۰.....	قصاید
۲۶۱.....	توضیحات
۲۶۵.....	پرسش تشریحی
۲۶۷.....	فصل چهاردهم: خاقانی
۲۶۹.....	قصاید
۲۶۹.....	توضیحات
۲۸۸.....	پرسش تشریحی
۲۸۹.....	فصل پانزدهم: سنایی
۲۹۰.....	حدیقه الحقیقه
۲۹۰.....	توضیحات
۲۹۹.....	فصل شانزدهم: عطار نیشابوری
۳۰۱.....	منطق الطیر
۳۰۱.....	توضیحات
۳۱۰.....	پرسش تشریحی
۳۱۱.....	فصل هفدهم: صائب
۳۱۲.....	توضیحات
۳۱۶.....	پرسش تشریحی
۳۱۷.....	فصل هجدهم: بیدل
۳۱۹.....	توضیحات
۳۲۲.....	پرسش تشریحی
۳۲۳.....	نمونه سؤالات چهار گزینه‌ای
۳۴۵.....	پاسخنامه
۳۴۱.....	منابع و مآخذ

رودکی

رودکی شاعر آغاز قرن چهارم هجری است، نام و نسبش را ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی نوشته‌اند. زادگاهش در بُنْج از قُراء رودک سمرقند بوده و از همین رو به رودکی معروف شده. گفته‌اند رودکی مذهب شیعهٔ اسماعیلی داشته، نیز عده‌ای او را کور مادرزاد دانسته و عده‌ای معتقدند که وی در اواخر عمر نابینا شده است. رودکی غیر از غزل‌ها و قصاید و قطعات، کلیله و دمنه را نیز به نظم درآورده بود که متأسفانه تنها ابیاتی پراکنده از آن به جای مانده است.

رودکی را پدر شعر فارسی نامیده‌اند. زبان شعر او بسیار ساده و روان و به دور از تکلف است و تشبیهات و تصویرهای شعری او غالباً متحرک و زنده‌اند. او را به حق بایست پایه‌گذار سبک خراسانی یا ترکستانی خواند. نیز او پیشاهنگ چکامه‌سرایان است و کهن‌ترین قصیدهٔ کاملی که مشتمل بر تشبیب و تخلص به مدح باشد از وی به یادگار مانده است. ابداع رباعی هم به گفتهٔ صاحب المعجم از اوست.

توضیحات

- ۱- شاید که مرد پیر بدین گه جوان شود / گیتی بدیل یافت شباب از پی مشیب
شباب= اول جوانی مشیب= اول پیری
- ۲- آن ابر بین که گرید چون مرد سوکوار / و آن رعد بین که نالد چون عاشق کثیب
کثیب= شکسته دل و اندوهگین، از کآبت
- ۳- خورشید زابر تیره دهد روی گاهگاه / چونان حصارئی که گذر دارد از رقیب
رقیب= نگهبان
- ۴- تندر میان دشت همی باد بر دمد / برق از میان ابر همی برکشد قضیب
قضیب= به فتح اول، تازیانه است
- ۵- صلصل بسرو بن بر، با نغمه کهن / بلبل بشاخ گل بر، با لحنک غریب
صلصل= کبوتر و فاخته است لحنک= آواز خوش دلپذیر
- ۶- گل صدبرگ و مشک و عنبر و سیب / یاسمین سپید و مورد بزیز
بزیز= زببنده، نیکو و آراسته
- ۷- شب عاشقت لیلۀ القدر است / چون تو بیرون کنی رخ از جلبیب
جلبیب= ممال جلباب است به معنی چادر
- ۸- بخور و بده که پشیمان نبود / هرکه بخورد و بداد از آنکه بیلفخت
بخور و بده= باید (بیخور و بیده) خوانده شود بیلفخت= بیندوخت
- ۹- اکنون ز بهار مانوی طبع / پر نقش و نگار همچو ژنگ است
مانوی طبع= دارای سرشت مانی
ژنگ= ارژنگ و ارتنگ به معنی نگارخانه مانی پیامبر کرده و به کتاب خود پیوسته بود.
- ۱۰- جانِ گرامی بیدر باز داد / کالبد تیره بمادر سپرد
پدر= مراد از پدر آباء علوی است، یعنی افلاک نه گانه و سیارگان
مادر= مراد از مادر به طریق استعاره، امهات سفلی یا عناصر اربعه یا چهار آخشیجان است.
- ۱۱- جان دوم را که ندانند خلق / مصقله‌ای کرد و بجانان سپرد
مصقله= اسم آلت است از ریشه صیقل، آلتی که با آن چیزی را پاک کنند.
- ۱۲- در دل ما شاخ مهربانی بنشاست / دل نه بازی ز مهر خواسته برکند
خواسته= مال و متاع

- ۱۳- کهن کند بزمانی همان کجا نو بود / و نو کند بزمانی همان که خلقان بود
 خلقان = جمع خلق است، به معنی فرسوده و کهنه
- ۱۴- کجا بگیتی بودست نامور دهقان / مرا بخانه او سیم بود و حملان بود
 حُمْلان = ستور باربر
- ۱۵- کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم / عصا بیار که وقت عصا و انبان بود
 انبان = کیسه پوستین که مخصوص فقرا بوده
- ۱۶- همه بتنبل و بندست بازگشتن او / شرنگ نوش آمیغست و روی زر اندود
 تنبل = بر وزن بلبل، مکر و فریب بازگشتن او = گردش فلک و کار جهان
- ۱۷- ای خواجه این همه که تو بر می دهی شمار / بادام تر و سیکی و بهمان و باستار
 سیکی = شرابی که آن را بجوشانند تا دو سوم آن بخار شود و یک سومش باقی بماند، مثلث
- ۱۸- نگارینا، شنیدستم که گاه محنت و راحت / سه پیراهن سلب بوده است یوسف را بعمر اندر
 سَلَب = جامه
- ۱۹- بدور عدل تو در زیر چرخ مینایی / چنان گریخت ز دهر دورنگ رنگ فتور
 رنگ فتور = نشان سستی و بی نظمی
- ۲۰- بگز نیزه قد خصم تو می پیمایند / تا ببرند بشمشیر و بدوزند به تیر
 گر = پیمانه چوبی یا آهنی که با آن قالی و پارچه و زمین را می پیمودند.
- ۲۱- بسا کسا که برهست و فرخشه بر خوانش / بسا کسا که جوین نان همی نیابد سیر
 فرخشه = نان کوچک پر از مغز پسته و لوزینه
- ۲۲- خواهی اندکتر از جهان بپذیر / خواهی از ری بگیر تا به طراز
 طراز = شهری نزدیک اسپبچاب در سرحد چین که به حُسن خیزی شهرت داشت و از اینجا خوبان طراز هم می گفته اند.
- ۲۳- چون گسی کردمست بدستک خویش / گنه خویش بر تو افکندم
 گسی = مخفف گسیل است، روانه کردن، فرستادن
- ۲۴- چون بنشیند تمام و صافی گردد / گونه یاقوت سرخ گیرد و مرجان
 مرجان = شاخه مانندی است سرخ رنگ که پوسته آهکی جانوری دریایی است به همین نام
- ۲۵- هم بغم اندر همی گدازد چونین / تا بگه نوبهار و نیمه نیشان
 نیشان = ماه دوم بهار است، نام ماه هفتم از سال رومیان

۲۶- زفت شود راد و مردِ سست، دلاور / گر بچشد زوی، و روی زرد گلستان
زفت= بخیل

۲۷- انده ده ساله را بطنجه رماند / شادی نو را ز ری بیارد و عمان
طنجه= بندر معروف مراکش است در کنار جبل الطارق، و در اینجا مقصود رودکی از شهر طنجه ولایت عمان و ری، سرزمین
های دوردست است.

۲۸- بربط عسی و فرشهاء فرادی / چنگ مدک نیر و نای چابک حابان
بربط= نام سازی است مشهور، مرحوم بهار در حواشی تاریخ سیستان حدس زده‌اند که در این بیت نام سازها و خنیاگران آمده
بوده که به مرور ایام تصحیف شده است.

۲۹- باز بروز نبرد و کین و حمیت / گرش ببینی میان مغفر و خفتان
مغفر= کلاهخود

۳۰- لاجرم از جود از سخاوت اویست / نرخ گرفته مدیح و صامتی ارزان
صامت= هدایایی که از نوع زر و گوهر است

۳۱- باز هنگام داد و عدل بر خلق / نیست بگیتی چنو نبیل و مسلمان
نبیل= گرامی و دل آگاه و شریف، از نبالت

۳۲- آن ملک نیمروز و خسرو پیروز / دولت او یوز و دشمن آهوی نالان
یوز= جانوری است مانند پلنگ که او را رام کنند و در شکار مانند سگ شکاری به صید می‌پردازد.

۳۳- طلعت تابنده‌تر ز طلعت خورشید / نعمت پاینده تر ز جودی و بهلان
بهلان= نام کوهی است در ناحیت شریف که سرزمین بنی نمیر است.

۳۴- ضیغمی نسل پذیرفته ز دیو / آهوئی نام نهاده یکران
ضیغم= شیر

۳۵- یخچه می‌بارید از ابر سیاه / چون ستاره بر زمین از آسمان
یخچه= تگرگ است، مرکب از یخ+ چه که پسوند مفید تصغیر است

۳۶- چون بگردد پای او از پای دار / آشکوخیده بماند، همچنان
آشکوخیده= کسی که پایش به چیزی برخورد و بر انگشت بایستد و خود را از افتادن نگه دارد.

۳۷- ای مج کنون تو شعر من از برکن و بخوان / از من دل و سگالش، از تو تن و روان
مج/ماج= نام راوی رودکی بوده که شعرهای او را به نوای دلکش و به آهنگ موزون در مجالس از بر می‌خوانده.



۳۸- بچشمت اندر بالار ننگری تو بروز / بشب بچشم کسان اندرون ببینی کاه
بالار = شاه تیر سقف، ستون

۳۹- رفیقا چند گویی کو نشاطت / بنگریزد کس از گرم آفروشه
آفروشه = نوعی حلواست

۴۰- مرا امروز توبه سود دارد / چنان چون دردمندان را شنوسه
شنوسه / شنوشه = عطسه، مردم در قدیم معتقد بودند که اگر بیمار عطسه کند، حال او رو به بهبود می‌نهد.

پرسش تشریحی:

۱- دربارهٔ زبان شعر رودکی، چه می‌دانید؟

زبان شعر رودکی، بسیار ساده و روان و به دور از تکلف است و تشبیهات و تصویرهای شعری او، غالباً متحرک و زنده‌اند. تشبیهات او اغلب محسوس به محسوس‌اند، و در تشبیهاتش از مظاهر طبیعت بسیار استفاده کرده است. در زبان شعر او، جملات کوتاه و پی‌درپی، استفادهٔ بسیار از افعال، تکرار به جای حذف و قرینه‌سازی بسیار دیده می‌شود.

۲- رودکی در کدام شیوه‌ها و قالب‌های شعری، طبع آزمایی کرده است؟

رودکی را به حق بایست پایه‌گذار سبک خراسانی یا ترکستانی خواند. نیز او پیشاهنگ چکامه‌سرایان است و کهن‌ترین قصیدهٔ کاملی که مشتمل بر تشبیب و تخلص به مدح باشد، از وی به یادگار مانده است. ابداع رباعی نیز به گفتهٔ صاحب المعجم از اوست. نیز او در مثنوی‌سرایی، دستی داشته و کلیله و دمنه را به نظم درآورده بوده، که متأسفانه از آن، ابیاتی چند در فرهنگ‌های لغتی چون لغتِ فرسِ اسدی‌طوسی باقی مانده است.

۳- دربارهٔ رودکی، زادگاه او، مذهب او و... هر چه می‌دانید بنویسید.

رودکی، شاعر آغاز قرن چهارم هجری است. نام و نسبش را ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی نوشته‌اند. زادگاهش در بُنْج از قُراء رودکِ سمرقند بوده و از همین رو به رودکی معروف شده است. گفته‌اند رودکی مذهب شیعهٔ اسماعیلی داشته، نیز عده‌ای او را کور مادرزاد دانسته و عده‌ای معتقدند که وی در اواخر عمر نابینا شده است. او را پدر شعر فارسی لقب داده‌اند.

۴- دربارهٔ واژهٔ «مَج» در اشعار رودکی، چه می‌دانید؟

«مَج» یا «ماج»، نام راویِ رودکی بوده که شعرهای او را با نوای دلکش و با آهنگی موزون در مجالس از بر می‌خوانده است و رودکی در بیتی، خطاب به او می‌سراید:

ای مَج کنون تو شعر من از برکن و بخوان / از من دل و سگالش، از تو تن و روان
اساساً شاعرانِ پارسی‌گو در قرون ماضی، راویِ شخصی داشته‌اند و این راویان، شعر ایشان را همراه با موسیقی، در مجالس می‌خوانده‌اند، و دلیلِ عدمِ تناسبِ برخی اشعارِ ایشان (به زعمِ امروزی‌ها) با وزنِ عروضی همین است که اشعارِ مذکور، به دلیلِ همراهی با موسیقی، تکیه‌ها و کشش‌های خاصی داشته که بدونِ موسیقی، فاقدِ آن است. برخی شاعران علاوه بر راوی، دستیار نیز داشته‌اند، مثل فردوسی که دستیاری (در چهارمقاله از لفظ و شکرده استفاده شده) به نام ابودلف داشته است.

۵- دربارهٔ این بیت چه می‌دانید؟

۲۸- بربط عسی و فرشه‌اء فرادی / چنگ مدک نیر و نای چابک حابان

رودکی در این بیت، گویا (به زعمِ ملک‌الشعراى بهار در حواشی تاریخ سیستان) از نامِ سازها و خنیاگران استفاده کرده و به گونه‌ای، مراعات‌النظیر ایجاد نموده است. اما از آنجایی که این نام‌ها، به مرور ایام تصحیف شده، امروزه به درستی مشخص نیست که هر واژه، دلالت بر چه نوع سازی یا چه نوع موسیقی یا چه شخصی دارد.

منوچهری

ابوالنجم احمدبن قوص بن احمد منوچهری دامغانی از شعرای طراز اول ایران در نیمهٔ اول قرن پنجم هجری است. تخلص وی به سبب انتساب او به فلک المعالی منوچهر بن شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار دیلمی است. از اوایل حال منوچهری اطلاعات دقیقی در دست نیست.

منوچهری به خاطر طبع روان و شیرینی زبان، نزد مسعود غزنوی دستگاهی داشت و از این روی محسود اقران بود. قصائد و مُسمطاتی که از منوچهری در دست است بیشتر در مدح مسعود بن محمود است. ظاهراً مُسمط از ابداعات منوچهری است.

از ویژگی‌های شعر او می‌توان به وجود مضامین شعری شاعران عرب و اشعار خمربه و آوردن کلمات عربی بی‌شمار و تشبیهات حسی و عقلی و خیالی بسیار زیبا اشاره کرد.

توضیحات:

- ۱- نوبهار آمد و آورد گل و یاسمنا / باغ همچون تبت و راغ بسان عدنا
عدن = در روایاتی، عدن نام دیگر بهشت شداد می‌باشد، و نام هشت بهشت عبارت است از نعیم، عدن، فردوس، دارالقرار، جنت المأوی، جنات عدن، دارالخلد، دارالسلام
- ۲- بر کف پای شمن بوسه بداده وثنش / کی وثن بوسه دهد بر کف پای شمن؟
شمن = بت پرست وثن = بت
- ۳- وان گل نار به کردار یکی شبرم سرخ / بسته اندر بُنِ او لختی مشک خُتنا
شبرم = گیاه شیرهدار سرخ رنگ است
- ۴- همی ریزد میان باغ، لؤلؤها به زنبرها / همی سوزد میان راغ، عنبرها به مجمرها
زنبَر = چارچوبی مانند نردبانِ دوپایه که وسط آن را با ریسمان یا نوار چرمی می‌بافند و با خاک و خشت و امثال آن پر می‌کنند، و دو نفر آن را برداشته و از جایی به جای دیگر می‌برند.
- ۵- زده یاقوت رَمّانی، به صحراها به خرمنها / فشانده مشک خرخیزی، به بستانها به زنبرها
یاقوت رَمّانی = منسوب به رَمّان (انار) است، با استناد به رنگِ سرخ آن.
- ۶- چو حورانند نرگسها، همه سیمین طبق بر سر / نهاده بر طبقها بر، ز زرّ ساو، ساغرها
زرّ ساو = طلای خاص است، و در این بیت کنایه است از رنگ زرد حلقهٔ وسط نرگس
- ۷- فروغ برقه‌ا گویی ز ابر تیرهٔ تاری / که بگشادند اکحل‌های جَمّازان به نشترها
نشتر = آلت فلزی سرتیز جراحی که برای فرو کردن در بافت گوشتی به کار می‌رود.
- ۸- چو از زلف شب باز شد تابها / فرو مرد قندیل محرابها
قندیل = چراغ، چراغدان، شمعدان
- ۹- به بانگ نخستین ازین خواب خوش / بجستیم چون گو، ز طبطابها
طبطاب = چوگانی است که سرِ آن را مانند کفچه می‌سازند، گوی را در آن نهاده، به هوا می‌اندازند، و هنگام پایین آمدن با سر چوگان می‌زنند.
- ۱۰- عصیر جوانه هنوز از قدح / همی زد به تعجیل پرتابها
عصیر = شراب انگوری
- ۱۱- منجم به بام آمد از نور می / گرفت ارتفاع سَطْرلابها
سَطْرلاب = ابزاری که با آن ارتفاع ستارگان را اندازه‌گیری می‌کنند، مخفف اسطرلاب
- ۱۲- بلبل چغانه بشکند، ساقی چمانه پر کند / مرغ آشیانه بفکند، واندر شود در زاویه
چغانه = نوعی ساز که با مضراب نواخته می‌شود و همچنین نام پرده‌ای در موسیقی است.



چغانه شکستن= کنایه از سکوت کردن و نخواندن است چمانه= پیاله شراب

۱۳- مجره چون ضیا که اندر اوفتد / به روزن و، نجوم او هبای او
کهکشانش مانند نوری است که از روزنی بتابد و ستارگان چون غباری که در تابش آن دیده شود.

۱۴- یکی پیلستگین منبر مجره / زده گردش نقط از آب روین
پیلستگین= منسوب به فیل است، از جنس عاج فیل
روین= روناس
مجره= کهکشانش

۱۵- ز یخ گشته شمرها همچو سیمین / طبقها بر سر زرین مراجل
سیمین طبق= طبق نقره‌ای و سفید مراجل= جمع مرجل است؛ دیگ
یعنی آبگیرها از یخ، مانند طبقهای نقره‌ای رنگ و سفید بر سر دیگهای طلایی شده بود.

۱۶- بر آوردم ز مامش تا بناگوش / فروهشتم هویدش تا به کاهل
هوید= جهاز شتر است، نمد زین کاهل= جایی میان دو شانه شتر، پشت گردن

۱۷- جود از دو کف بخل زدایت کند نفر / بخل از دو دست جودفزایت کند نفیر
نفر= افراد، مردم، آدمی نفیر= فریاد

۱۸- دایم بود هوای تن تو اسیر عقل / اندی که نیست عقل، هوای تو را اسیر
یعنی پیوسته هوای نفس تو مطیع عقلت باد و الحمد لله که عقل، مطیع و اسیر هوای نفست نیست.
اندی= بود که، در اینجا به معنی الحمد لله است.

۱۹- گردد شمر ایدون چو یکی دام کبوتر / دیدار ز یک حلقه بسی سیمین منقار
شمر= آبگیر، یعنی بر اثر بارش باران، آبگیر مثل دام کبوتری شده است که از آن منقارهای نقره‌ای بسیاری مشهود است.

۲۰- وان قطرة باران ز بر لاله احمر / همچون شرر مرده فراز علم نار
یعنی قطرة باران بر روی لاله سرخ، همچون اخگر خاموش شده‌ای است، روی بیرق آتش.

۲۱- گل که شب ساهر شود پژمرده گردد بامداد / وین گل پژمرده چون ساهر شود زاهر شود
گل که شب بیدار بماند، صبح پژمرده می‌شود، ولی گل افسرده و درهم، چون شب بیدار شود، بامداد درخشان و شاداب می‌شود.

۲۲- باسش، چون نسج عنکبوت کند روی / جوشن خرپشته را و درع مزرد
خرپشته= نوعی جوشن و لباس جنگی است درع مزرد= زره حلقه حلقه
نسج عنکبوت= تار عنکبوت، که بسیار سست است باس= شدت، خشم

۲۳- کبک دری گر نشد مهندس و مستاح / این همه آمد شدنش چیست به راود
مساح= زمین پیمای راود= زمین پست و بلند و پشته پشته که در آن آب و سبزه فراوان باشد

۲۴- هرگز نکند با ضعفا سخت کمائی / با آنکه بداندیش بود، سخت کمان است
سخت کمان = بی‌رحم، سختگیر، یعنی در حق ضعیفان بی‌رحمی نمی‌کند، لای‌کن در حق دشمنان سخت‌گیری است.

۲۵- پوپک پیکی، نامه زده اندر سر خویش / نامه گه باز کند، گه شکند بر شکنا
یعنی هدهد همانند پیک یا نامه‌بری است که نامه را در سر خود نصب کرده و آن را گاه باز می‌کند و گاه تا می‌کند.

۲۶- از فروغ گل اگر اهرمن آید بر تو / از پری باز ندانی دو رخ اهرمنا
درخشش و زیبایی گل چنان است که اگر اهریمن زشت‌رو پیش تو آید، در پرتو جمال گل، او را از زیبارو تمییز نخواهی داد.

۲۷- به پیش خشم او همواره دوزخها چو کانونها / به پیش دست او جاوید دریاها چو فرغرها
کانون = آتشدان فرغر = آبگیر، آبدان

۲۸- غرابا مزین بیشتر زین نعینا / که مهجور کردی مرا از عشینا
یعنی ای کلاغ (که صدايت باعث دوری می‌شود) بیشتر از این غارگار مکن زیرا مرا از معشوق خود جدا کردی.

۲۹- دفتر به دبستان بود و نقل به بازار / وین نرد به جایی که خرابات خرابست
نقل = آنچه برای تغییر ذائقه هم‌ره شراب خوردند.

۳۰- خردک نگرش نیست که خردک نگرشنی / در کار بزرگان همه ذلست و هوانست
خردک نگرش = کوتاه نظر، یعنی او کوتاه نظر نیست زیرا کوتاه نظری در کار بزرگان مایه خواری و سبکی است.

۳۱- از پشه عنا و الم پیل بزرگت / وز مور، فساد بچه شیر ژیان است
یعنی پشه با وجود ضعیفی، مایه درد و رنج فیل بزرگ است و مورچه کوچک مایه تباهی و آزار بچه شیر.

۳۲- آبی چو یکی کیسگی از خز زرد است / در کیسه یکی بیضه کافور کلان است
بیضه = گلوله‌ای توخالی از طلا و نقره، که مواد خوشبوی مانند مشک و عنبر و کافور و غیره در آن می‌گذارند.

۳۳- یک نیمه رخس زرد و دگر نیمه رخس سرخ / این را هیجان دم و آن را یرقان است
یرقان = بیماری زردی است، نوعی بیماری که در ناراحتی‌های کبدی پیش می‌آید، و به علت وارد شدن مقداری مواد رنگی صفراوی در خون، و جذب آن به وسیله بافت‌ها، پوست بدن و سفیدی چشم‌ها زرد می‌شود.

۳۴- برنا دیدم که پیر گردد، هرگز / پیر ندیدم که تازه گردد و آمرد
امرد = نوجوان، خوب صورت

۳۵- برگ بنفشه بخم، چو پشتِ درم زن / نرگس چون عشر در میان مجلد
عشر = نقشی که اغلب با خط زرین در قرآن‌های قدیم به سر هر ده آیه از قرآن که روزانه به شاگردان تعلیم می‌دادند، نگاشته می‌شد.

۳۶- نوز گل اندر گلابدان نرسیده / قطره بر او چيست چون گلاب مصعد
مصعد= تبخير شده، پاک و خالص

۳۷- نوز نبرداشته‌ست مار سر از خواب / نرگس، چون گشت چون سليم مسهد
مسهد= بی خواب، بيدار

۳۸- بلبل شیرین زبان بر جوز بُن راوی شود / زنده‌باف زنده‌خوان بر بيدُبن شاعر شود
جوز بُن= درخت گردو
زنده‌باف= زنده‌خوان، و مراد هر مرغ خوش الحانی است، به این مناسبت که که زند (تفسیر اوستا) را معمولاً زنده‌خوانان خوش آوازی می‌خوانده‌اند.

۳۹- کوه چون تبت کند چون سایه بر کوه افکند / باغ چون صنعا کند چون روی زی صحرا کند
تبت= سرزمینی در مغرب چین که به داشتن مشک معروف بوده است.
صنعا= شهری است بسیار قدیمی، و بزرگترین شهر عربستان جنوبی بوده و پر نعمت‌ترین و خوش آب و هوا ترین شهر یمن.

۴۰- مجلس به باغ باید بردن، که باغ را / مفرش کنون ز گوهر و مسند ز ند بود
ند= ماده خوشبویی است که از ترکیب عنبر، عود، مشک، بان، صندل، و امثال آن ساخته می‌شود، و در اینجا کنایه از گلها و گیاهان معطر است.

پرسش تشریحی:

۱- دربارهٔ منوچهری چه می‌دانید؟

ابوالنجم احمدبن قوص بن احمد منوچهری دامغانی از شعرای طراز اول ایران در نیمهٔ اول قرن پنجم هجری است. تخلص وی به سبب انتساب او به فلک المعالی منوچهر بن شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار دیلمی است. از اوایل حال منوچهری اطلاعات دقیقی در دست نیست. منوچهری به خاطر طبع روان و شیرینی زبان، نزد مسعود غزنوی دستگاهی داشت و از این روی، محسود اقران بود. قصائد و مُسمطاتی که از منوچهری در دست است بیشتر در مدح مسعودبن محمود است. ظاهراً مُسمط از ابداعات منوچهری است.

۲- از ویژگی‌های زبانی اشعار منوچهری چه می‌دانید؟

از ویژگی‌های شعری او می‌توان به وجود مضامین شعری شاعران عرب و اشعار خمیه و آوردن کلمات عربی بی‌شمار و تشبیهات حسی و عقلی و خیالی بسیار زیبا اشاره کرد. منوچهری علاقهٔ زیادی به تشبیهات مرکب و پیچیده دارد. در این‌گونه تشبیهات، هیأتی به هیأت دیگر تشبیه می‌شود و در همان حال، اجزای گوناگون هریک از دو هیأت نیز، جزء به جزء، به هم مانند می‌شود.

۳- «زنبر» در اشعار منوچهری چیست؟

«زنبر»، چارچوبی مانند نردبان دوپایه است که وسط آن را با ریسمان یا نوار چرمی می‌بافند و با خاک و خشت و امثال آن پُر می‌کنند، و دو نفر آن را برداشته و از جایی به جای دیگر می‌برند. منوچهری در بیتی می‌گوید:

همی ریزد میان باغ، لؤلؤها به زنبرها / همی سوزد میان راغ، عنبرها به مجمرها

که در آن، اغراقی صورت گرفته؛ یعنی حجم مروارید به حدی است که آن را با «زنبر» حمل می‌کنند.

۴- در این بیت: «یک نیمه رخس زرد و دگر نیمه رخس سرخ / این را هیجان دم و آن را یرقان است»، منطق علی و معلولی شاعر چگونه است؟

«یرقان»، بیماری زردی است، یعنی نوعی بیماری که در ناراحتی‌های کبدی پیش می‌آید، و به علت وارد شدن مقداری مواد رنگی صفراوی در خون، و جذب آن به وسیلهٔ بافت‌ها، پوست بدن و سفیدی چشم‌ها را زرد می‌کند. شاعر در این بیت، یرقان را عامل زردیِ نیمی از چهرهٔ شخص دانسته، و هیجان را عامل سرخیِ نیم دیگر آن.

۵- در این بیت: «بلبل چغانه بشکند، ساقی چمانه پر کند / مرغ آشیانه بفکند، واندر شود در زاویه»، چه کنایه‌ای وجود دارد؟

«چغانه»، نوعی ساز است که با مضراب نواخته می‌شود و همچنین نام پرده‌ای در موسیقی است. و «چغانه شکستن»، کنایه از سکوت کردن و نخواندن است.

انوری

قدیمی‌ترین سندی که در آن از انوری یاد شده کتاب اغراض السیاسة محمدبن علی ظهیری کاتب سمرقندی است که در نیمهٔ دوم قرن ششم تألیف شده، یعنی در سال‌های بعد از وفات سنجر و در روزگار حیات انوری، زیرا از او به عنوان محمدبن علی الأنوری ادام الله جماله الأفاضل یاد می‌کند که جمله‌ای دعایی برای شخص زنده است. نیز به انوری، در صفحاتی از لباب الألباب عوفی پرداخته شده است، علاوه بر اینکه هریک از تذکره نویسان و فاضلان و محققان، با اطناب یا ایجاز دربارهٔ او چیزی نوشته‌اند. اوحدالدین علی فرزند اسحاق در ابیورد، شهری که امروز در شمال شرقی ایران سر راه هرات به مرو قرار دارد، متولد شد. سال ولادت او مشخص نیست. گویند عیون الحکمة را به خط خود نوشته، و پیداست که به ابن سینا اعتقادی عظیم داشته است. کتاب‌های غزالی را مطالعه می‌کرده، و در شعری از کتاب تهافت غزالی نام برده است. از شاعران عرب به اخطل، حسان بن ثابت، جریر و اعشی اعتقادی داشته و از آنان در اشعارش، به مناسبت نام برده است. او شاعری مدیحه‌سرا بوده که نه تنها فنّ مدح گستری را دگرگون ساخته، بلکه روش صله‌ستانی را نیز تغییر داده است. او به صراحت می‌گوید که مدّاحی او به خاطر صله‌ستانی است و تهدید می‌کند که اگر صلّه او نرسد به هجو خواهد گرایید. شهرآشوب‌های او به گونه‌ای پاسخی هستند در مواجهه با تقاضاهای ناکام ماندهٔ صله‌خواهی او. شهرآشوب شعری است که دربارهٔ شهری سرایند و مایهٔ برآشفتن اهل آن شوند. اما در دوره‌های بعد بر هر نوع شعری که به تصویر احوال یک گروه یا یک صنف از اهل حرفه و شغلی پرداختند، عنوان شهرآشوب اطلاق شد و حجم قابل ملاحظه‌ای از ادبیات منظوم قدیم به ویژه از قرن هشتم به بعد را شهرآشوب‌ها تشکیل می‌دهند. هجو مردم بلخ توسط انوری نمونه‌ای از شهرآشوب‌هاست.

توضیحات:

- ۱- رخساره چو گلستان خندان / زلفین چو زنگیان لاعب
لاعب= بازی کننده
- ۲- جمّاش بدان دو چشم عیار / قلّاش بدان دو زلف ناهب
جمّاش= در لغت مرد متعرض زنان را گویند. ناهب= از نهب، غارتگر
قلّاش= مردم بی چیز و مفلس، حيله گر و مرموز
- ۳- معمور بحشمتش اقالیم / منصور بدولتش کتاب
کتاب= جمع کتیبه است، به معنی لشکر
- ۴- آلوده هزبر را برائن / اندوده عقاب را مخالب
برائن= جمع برثن است، به معنای پنجه شیر
مخالب= جمع مخلب است، چنگال مرغ شکاری
- ۵- چون ماه ترا هزار منهی / چون تیر ترا هزار کاتب
منهی= از آنها، رسانیدن خبر و جز آن است. خفیه نویس
تیر= عطارد
- ۶- چالاک تر از عصای موسی / فرخ قلمت گه مآرب
مآرب= جمع مأربه، در معنای حاجت
- ۷- زنده است به تو که زنده کردی / ادرار جهانیان و راتب
ادرار= وظیفه، مقرری، اجرایی
راتب= وظیفه ای که به طور ثابت در مقابل انجام عملی دهند.
- ۸- کشته گره ترا تقدیر ننماید نشور / تشنه وصل ترا ایام بنماید سراب
کره= ناخوش داشتن نشور= زنده کردن
- ۹- ای ز استسلام انصاف تو جز بخت ترا / یک جهان را برده اندر سایه عدل تو خواب
استسلام= گردن نهادن کاری را
عدالت تو همه جا را فرا گرفته است، چندانکه جهانی به خواب امن فرو رفته اند و تنها بیدار، بخت توست.
- ۱۰- دشمنت را آب نیست از خاکساری بر جگر / لاجرم بر آتش حسرت جگر دارد کباب
آب در جگر نداشتن= سخت محتاج فقیر بودن است.
جگر بر آتش حسرت کباب کردن= دریغ خوردن، غصه خوردن.
- ۱۱- بر سر خصم تو پای تو همی چونان رود / کز اثیر اندر هوای تیره شب جرم شهاب
اثیر= کره آتش که بالای کره هواست.



تو پای بر سر دشمنان می نهی و در کوتاه مدتی آنان را مغلوب می کنی.

۱۲- چرخ پیش همت تو همچو باطل پیش حق / فتنه پیش بآس تو همچون قصب در ماهتاب
قصب و ماهتاب= مشهور است که مهتاب، قصب (کتان) را پاره می کند.

۱۳- عنف تو در لب اجل خنده / لطف تو در شب امل مهتاب
عنف= درشتی، مقابل لطف

۱۴- گر نویسد بای بآست بر در تای تبت / خون شود بارد دگر در کام آهو مُشک ناب
اگر اندکی از بآس تو به سرزمین تبت برسد، چنان دهشتی آنجا را فرا می گیرد که مشک در ناف آهوی تبتی دیگر بار از ترس،
به حال اول برمی گردد و به خون مبدل می شود.

۱۵- قهرت اندر جام زهره زهر گرداند عَقار / لطف اندر کام افعی نوش گرداند لعاب
عقار= می، بدان جهت که پیوسته در خنور باشد، یا بدان جهت که بازدارد نوشنده را از رفتار.

۱۶- جلوۀ احسان خود در عمر کردستی تو؟ نه! / گر همه صد بدره زر بوده ست و صد رزمه ثیاب
رزمه= پشتواره جامه. ثیاب= جمع ثوب، جامه، لباس.

۱۷- من میان هر دو با جانی بغرغر آمده / در کف غم چون تذروی مانده در پای عقاب
غرغر= در عربی غرغره به معنای حوصله است.

۱۸- تا خیام چرخ را نبود شَرَج همچون ستون / تا طناب صبح را نبود گره چونانکه تاب
شرج= بند، عیبه

۱۹- گر هیچگونه از دلم آگه شوی یقین / داری مرا مُصیب، در این نوحه مُصاب
مصیب= بر طریق صواب، برحق، مقابل مخطی.
مصاب= مصیبت رسیده.

۲۰- چندان برگ نه، که کنم خدمتی بشرط / چندان یسار نه، که کنم پاره ای جلاب
یسار= توانگری، مکنّت.

۲۱- کای کرده بخت رای تو را هادی الرّشاد / وی کرده چرخ جود تو را مالک الرّقاب
هادی الرّشاد= راهنمای رستگاری.

۲۲- سیمرغ صبح را ندهد مژده صبح / تا نام تو نبندد بر شهیر آفتاب
اگر سپیده صبح نام تو را پروانه نسازد، خورشید بدان اجازه دمیدن نمی دهد.

۲۳- ای از رخت فکنده سپر ماه و آفتاب / طعنه زده جمال تو بر ماه و آفتاب
سپر افکندن= هزیمت کردن، گریختن.

۲۴- آخر ای خاک خراسان، داد یزدانت نجات / از بلا و آفت خاک ره گُرگانج و کات
کات= شهر بزرگی است از نواحی خوارزم.

۲۵- موکب صدر جهان، پشت هدی، روی ظفر / خواجه دنیا، ضیاء دین حق، اکفی الکُفات
اکفی الکُفات= نعت تفضیلی، از کفایه، و کفات جمع کافی است، به معنای کاردان.

۲۶- لاجرم بادت نسیمی یافت چون باد مسیح / لاجرم آبت مزاجی یافت چون آب حیات
مخاطب این بیت خاک خراسان است.

۲۷- هرچه در گیتی برو نام عطا افتد، کَفَش / جمله گفته‌ست خُدا! جام و قلم را گفت هات!
خُذ= بگیر هات= بده

آنچه بتوان بخشید می‌بخشد، و تنها جام را برای سرگرمی و نشاط، و قلم را برای نوشتن فرمان عطا و اقطاع و مانند آن می‌طلبید.

۲۸- در غنایی خواهد افتاد از کفش گیتی چنانک / بر مساکین طرح باید کرد اموال ز کات
طرح= فروختن جنسی به زور به رعایا. به زور چیزی را به کسی دادن.

۲۹- صد عنایت‌نامه گردون حنابر کرده گیر / چون ز دیوانت بجان کردند خصمی را برات
حنابر کرده= کاغذی که حنا در آن بندند، و یا کاغذ باطله‌ای که زنان پس از حنا بر دست و پای بستن، بر روی حنا می‌نهادند تا رنگ آن به جایی دیگر نرسد.

۳۰- خصم را گو هرچه خواهی کن تو در تدبیر ملک / آن خبر دانم خداوندا تو دانی (کُلُّ شات)
کل شات= این جمله مأخوذ است از مثل معروف «کُلُّ شَاهٍ بِرَجُلِهَا مُعَلَّقَةٌ»: هر گوسفندی را به پای آن می‌آویزند.
به دشمن بگو هرچه می‌خواهی بکن که سرانجام هر گناهکار به کیفر گناه خود خواهد رسید.

۳۱- اندر این خدمت که دارد بنده از تشویر آن / پیش فیتیان خراسان دست بر رخ چون فُتات
تشویر= شرمساری بردن، خجل شدن. فتات= مؤنث فتی، دختر.

۳۲- گفتم الحق شایگانی خوش به از وُحدان بد / فی‌المثل چون حادثاتی از ورای حادثات
وُحدان= جمع واحد است، به معنی یکان، یکان، و آن مقابل شایگان در معنای کثرت است.

۳۳- بس که بر سیمرغ و رستم بذله گفتی / گر بدیدی در مصاف اسفندیارت
بس که= چه بسیار که

۳۴- چو در ولایت طبعم از او گریزی نیست / که بر طباع و موالید والی والاست
موالید= جمع مولود است، و موالید ثلاث عبارت است از حیوان، نبات، معادن.



۳۵- از اعتدال هوایی که دولدت دارد / جماد را چو نبات انتمای نشو و نماست
انتما= نسبت داشتن، نسبت یافتن، ارتباط یافتن.

۳۶- قضا چو ذات تو را دید گفت اینت عجب / جهان گذشت و هنوز اندرو تنی تنهاست
دنیا به پایان رسید و ماندی برای تو یافت نشد. تو یگانه روزگاری.

۳۷- سپهر اگر بدل خویش صورتی سازد / برش چه صورتی اسبی بود که بر دیباست
چه= مانند

۳۸- روز می خوردن و شادی و نشاط و طربست / ناف هفته است اگر غرّه ماه رجب است
ناف هفته= کنایه از روز سه‌شنبه است. و از این بیت‌ها معلوم می‌شود که روز سه‌شنبه را حرمتی خاص بوده است و انوری می‌گوید که هرچند غرّه ماه رجب است و رجب از ماه‌های حرام است و باید در آن به عبادت پرداخت، لیکن چون غرّه ماه، با روز سه‌شنبه یکی شده است، حرمت رجب را باید نادیده گرفت و به‌خاطر ناف هفته به می‌خوردن و شادی کردن پرداخت.

۳۹- مادر باغ سترون شد و زادن بگذاشت / چکند؟ نامیه عتین و طبیعت عزبست
عتین= آنکه به مباشرت زنان توانا نباشد، از بیماری یا پیری.

۴۰- دختر رز که تو بر طارم تاکش دیدی / مدتی شد که بر آونگ سرش در کنبست
طارم= بام خانه، گنبد، خانه‌ای که از چوب سازند.
آونگ= رشته‌ای که انگور و دیگر میوه‌ها بدان بندند و آویزند.
کنب= گیاهی است که از آن ریسمان تابند، و بعضی گویند ریسمانی است که آن را از پوست کتان می‌تابند.

۴۱- موی بر خیک دمیده ز حسد تیغ‌زن است / تا بخلوت لب خُم بر لب پنت العنب است
خیک= مشک‌کی که در آن شراب و شیر و روغن کنند. فرق خیک و مشک آن است که پشم خیک برجا و از آن مشک سترده است. خیک دمیده، خیکی تهی باشد که در آن دمنند تا پر از باد شود و ترنجیده گردد.
تیغ‌زدن مو= کنایه از برخاستن و راست گشتن آن است.
بنت‌العنب= شراب، شراب انگور.

۴۲- گر نه صراف خزان کیسه‌فشان رفت ز باغ / چون چمن‌ها ز ذهابش همه یکسر ذهبست؟
کیسه‌فشان= زر ریزان ذهاب= رفتن
ذهب= زر

۴۳- یارب الماس لبش باز که کرد و شبه سُم؟ / بینی این گنبد فیروزه که چون بوالعجب است
شبه= سنگی سیاه و براق که در نرمی همچو کاهرباست.
بوالعجب= شگفت‌انگیز.

۴۴- خیز از سعی دخان بین و ز تأثیر بخار / تا درین هردو کنون چند رسوم عجیبت
دخان= دود.

۴۵- روزن این، همه پر ذَرّه زرین زر هست / عرصه آن، همه پر غیبه سیمین سلبست
غیبه سیمین سلب = استعاره از شب‌نم‌های یخ بسته است.

۴۶- آنکه در شش جهت از فضله خوان کرمش / هیچ دل نیست که از آرزو در آن دل کربست
کرب = اندوه، وحشت.

۴۷- گرد جیش تو بشد بر همه اعضا نشست / تا که اجر ب شد و آنک همه سالش جربست
اجر = کسی که به مرض گری دچار است. جرب = گری.

۴۸- ور مقابل نهمش نیز بیک وجه رواست / تو چو خورشید برأس، او چو قمر در دنبست
رأس = نقطه تقاطع شمالی فلک مایل است با سطح منطقه البروج
دنب = نقطه تقاطع جنوبی آن دو است.

۴۹- همه در ششدر عجزند و تو را داو بهفت / ضربه بستان و بز آنکه تمامی ندبست
ششدر کردن = عاجز کردن. متحیر ساختن. و مأخوذ است از معنی این کلمه در بازی نرد.
داو = نوبت بازی شطرنج و نرد و جز آن. ندب = داو کشیدن بر هفت در بازی نرد.
ضربه = داوی است در ندب که به حرکت ربایند و شش ضربه نیز گویند.

۵۰- من بنده چنان کوفته حادثه بودم / گفتمی که عظامم ز لگدکوب رفاست
عظام = جمع عظم، استخوان. رفات = ریزه و شکسته هر چیزی.

۵۱- بوسیدن دست تو در آورد بمن جان / در قلزم دست تو مگر آب حیاتست؟
قلزم = نام بندری بوده است بر ساحل دریای سرخ، آنجا که نیل در دریا ریزد. سپس بحر احمر را دریای قلزم گفتند، و بعدها هر
دریا و هر رودخانه بزرگ را قلزم خواندند.

۵۲- با بذل دست بخشش او ابر مدخلست / با سیر برق خاطر او ابر مقعد است
مدخل = ناکس. مقعد = برجای مانده، زمین گیر.

۵۳- اصل جهان توئی و از او نیستی چنانک / اصل عدد یکی ست، ولی نامعد دست
اصل عدد یکی ست ولی...= بنابر آنچه گفته‌اند که عدد عبارتست از چیزی که مساوی نصف طرفین خود باشد، مثلاً عدد چهار،
نصف جمع طرفین خود (۳+۵=۸) است. ولی عدد یک مشمول این تعریف نیست. و یا آنکه گویند عدد کثرتی است که از چند
واحد تشکیل می‌شود. پس طبق این تعریف عدد یک با آنکه خود اصل اعداد است، داخل اعداد نیست.

۵۴- اسب فلک جواز عنان تو شد چنانک / ماه و مجره اسب تو را نعل و مقود است
مجره = کهکشان.
مقود = آنچه بدان کشند از رسن و مهار و لگام. افسار ستور، زمام.

۵۵- تا شکل گنبد فلک و جرم آفتاب / چون درقه مکوکب و درع مژد دست
درقه = سپر. مکوکب = دارای کوکب، ستاره‌نشان.



درع مزرد= زره حلقه حلقه.

۵۶- سماک رامج اگر نیزه بشکند چه عجب / کنون که پیش حوادث حمایتت سپرست
سماک رامج= ستاره‌ای بزرگ است بیرون از صورت عوا.
نیزه شکستن= تسلیم گشتن در مقابل حریف زورمند است.

۵۷= بخدائی که در دوازده میل / هفت پیکش همیشه در سفر است
دوازده میل= دوازده برج. هفت پیک= هفت سیاره.

۵۸- بحیا و حیات ذوالنورین / که حقیقت مؤلف سُورست
ذوالنورین= لقب عثمان بن عفان است و مشهور است که او را ذوالنورین از آن جهت گویند که دو دختر رسول خدا (ص) را یکی پس از دیگری به زنی گرفت.
مؤلف سور= فراهم آورنده سوره‌ها. اشارت است به نویسانیدن عثمان قرآن را، در چهارصد نسخه و فرستادن آن به بلاد بزرگ مسلمانان، و موظف ساختن مسلمانان به خواندن آن قرآن، و سوزانیدن بقیه قرآن‌ها.

۵۹- حرمت روضه و قیامت و خلد / حق حصنی که نام او سقرست
سقر= نام دوزخ، یا طبقه چهارم آن است.

۶۰- گر دهد خصم خواب خرگوش / مصلحت را بخر، که عشوهرخست
خواب خرگوش= در اینجا کنایه از فریب است...

۶۱- تا سه فرزند آخشیجان را / چار مادر، چنانکه نه پدرست
آخشیجان= آخشیج: عنصر. و سه فرزند آخشیجان موالید سه گانه است: معدن، نبات، حیوان.
چارمادر= چهار عنصر است: آب، باد، خاک، آتش.
نه پدر= هفت سیاره است به اضافه فلک البروج و فلک اطلس.

۶۲- بهر تقویم مملکت رایت / راست مانند زیج معتبر است
زیج= زیگ: کتابی که در آن احوال حرکات کواکب و مانند آن را که از رصد معلوم می‌شود ضبط کنند.

۶۳- تا که در اجتماع و استقبال / ماه چون ناچخ است و چون سپرست
ناچخ= تبرزین. به هنگام اجتماع، ماه باریک است و به شکل ناچخ، و به هنگام استقبال پر و مدور است چون سپر.

۶۴- صورتش را قضای شهوت نیست / که گچش را مزاج کافور است
صورت= تمثال. و مقصود پیکرهایی است که از گچ بر دیوار قصر ساخته بودند.
قضای شهوت= دفع شهوت.
کافور= صمغ درختی است که در سواحل روید و شبیه پاره‌های نمک است و قوت شهوانی را قطع کند.

۶۵- آفتاب برج سقفش را / تابش آفتاب با حورست
باحور= سختی گرما در ایام تموز.

۶۶- دست آفت بدو چگونه رسد / تا درو نیم دستِ دستورست
نیم‌دست = مسند کوچک.

۶۷- حلم او را تحمل جودی / رای او را تجلی طور است
جودی = کوهی که کشتی نوح پس از خفتن طوفان بر آن قرار گرفت.

۶۸- نشر اموات می‌کند بصیر / مگرش آفرینش صور است
نشر = زنده کردن صریر = بانگ قلم

۶۹- فتنه را آن هوا نمی‌سازد / زان برنج سُبَات رنجورست
سبات = در لغت به معنی خواب سبک یا ابتدای خواب و در اصطلاح پزشکی سیلان خلط است آنچنانکه در حواس تصرف کند.
و نوعی از آن با کسالت و کندخاطری و فتور همراه است.

۷۰- آنکه تا هست، حرص و حرمان را / کیسه مرطوب، کاسه محروست
مرطوب = مجازاً به معنی فربه است. محرور = مجازاً به معنی لاغر است.
بخشش ممدوح آن چنان فراوان است که حرص و حرمان را برداشته است.

۷۱- منسوج لعابش چه نسیج است؟ کزو ملک / یکسر همه پر صورت فردوس و سعیر است
منسوج لعاب = آنچه قلم آن را بر کاغذ نقش می‌کند. سعیر = آتش فروزان.

۷۲- اشک حدثان، هیئت اورنگ بقم کرد / هرچند برخ زردتر از برگ زیرست
حدثان = بلاها، مصیبت‌ها.
اشک حدثان به رنگ بقم شدن = سرخ شدن آن، و کنایه ازرنج بردن و مصیبت دیدن و در نتیجه خون گریستن است.

زیر = گیاهی زرد رنگ که بدان جامه رنگ کنند.
۷۳- با ابر کفش، حامله ابر عقیمست / با بحر دلش واسطه بحر غدیرست
واسطه بحر = میان و وسط آن. غدیر = برکه.

۷۴- از شیر فلک روی مگردان که حوادث / بر خصم تو آموخته چون یوز و پنیر است
یوز و پنیر = یوز را به پنیر رغبتی فراوان است و این مثل را در موردی زند که کسی بی‌اراده به دنبال چیزی رود.

۷۵- جرعه جام لبث پرده عیسی درید / نقطه نون خطت خامه آزر شکست
آزر = نام عموی ابراهیم (ع) است و به قولی نام پدر اوست و در ادبیات فارسی از وی به آزر بتگر یا بت‌تراش تعبیر کنند.

۷۶- وقت هزیمت چو خصم سرزد و از حرص جان / گه ره و بی‌ره برید، گه گه و کردر شکست
کردر = زمین پشته پشته.

۷۷- شاه بدان ننگریست، گفت که روز حنین / مال مهاجر گرفت، جیش پیمبر شکست



روز حنین= مقصود جنگی است که در ماه شوال سال هشتم بین رسول (ص) و مردم هوازن در حنین رخ داد و مردم ثقیف و برخی قبایل هم به هوازن پیوستند. در آغاز این جنگ، مسلمانان از بسیاری خود شادمان بودند و می‌پنداشتند که دشمن را مغلوب خواهند ساخت، ولی شکست خوردند.

۷۸- تا سگ خربندگانش وحشی دیبا گرفت / تا لگد پاسبانش چنبر افسر شکست
وحشی دیبا= مقصود عکس جانوران است که بر پارچهٔ حریر نقش می‌کردند.
غنیمت جنگی به اندازه‌ای فراوان بود که سگ خربندگان پادشاه صورت وحشی را که بر دیبا نقش شده بود و در صحرا پراکنده بود، شکار می‌دانست و تاج‌ها آنقدر در میدان پراکنده بود که پاسبانان بر آن پا می‌نهادند.

۷۹- انکه به آن صدهزار بنده و بندی رسید / نایب مؤمن گذاشت نوبت کافر شکست
اسیرانی را که توبه کردند و از نو به ایمان خود به پادشاه اقرار کردند، رها ساخت و آنان را که بر نافرمانی پایدار ماندند کشت.

۸۰- پشت ظفر تیغ تست گر نکشی بشکند / شعله چو مستور شد پشت سمندر شکست
سمندر= یا سمندل، گفته‌اند جانوری است که در آتش زندگی می‌کند و اگر از آتش بیرون آید می‌میرد. اما با تعریفی که در کتاب‌های علمی اخیر از سمندر کرده‌اند، و آن اینکه این جانور در جای نمناک به سر می‌برد، این پرسش پیش می‌آید که در آتش رفتن و نسوختن سمندر افسانه‌ای تلفیق شده با حقیقت باشد. توضیح اینکه پنبهٔ نسوز در چین قدیم موجود بوده است، سپس یونانیان و رومیان و عرب نیز از آن آگاه شده‌اند. آنان که این ماده را نمی‌شناخته‌اند، آن را پر یا پشم جانوری دانسته‌اند و سپس این جانور تخیلی را واقعیت داده و برای آن تعریف‌ها و خاصیت‌های گوناگون نوشته‌اند.

۸۱- از حسد فتح تو خصم تو پی کرد اسب / همچو جحی کز خدوک چرخهٔ مادر شکست
جحی= میدانی او را شخصیتی واقعی و از مردم بنی‌فزاره دانسته و از او حکایت‌ها آورده است.
خدوک= خشم، قهر. چرخه= آنچه زنان بدان ریسمان ریسند.

۸۲- در کوی هنر مباحث کآن کوی / اقطاع قدیم شالهنک است
شالهنک= رهن، گرو.

۸۳- با جهل پناه، کاندران باغ / بر بید همیشه بادرنگ است
بادرنگ= بادرنگ، ترنج.
بید که هیچ ثمری ندارد در باغ جهل، ترنج بار می‌آورد.

۸۴- منصب مطلب که هرکجا هست / هر خرواری همین دو تنگست
تنگ= یک لنگه بار

۸۵- من روبه پوستین بگازر / وین گرسنه شرزه تیزچنگست
پوستین بگازر= در لغت‌نامه به نقل از برهان قاطع به معنی بدگو و عیب‌جو آمده است، و با استناد به این بیت انوری نیز می‌تواند به معنی بی‌آلت دفاع باشد.

۸۶- تا تیره شده است آبم از سر / اشکم بخلاف آن چو زنگ است
آب از سر تیره شدن= کار از بن خراب بودن.

۸۷- ای صدر جهان بپرس کز چرخ / در موزه بخت من چه سنگ است
سنگ در موزه بودن = بی قرار و مضطرب بودن.

۸۸- طمع را گربه در انبان فروشد / چو بخل امروز با سگ در جوال است
گربه در انبان داشتن = مکر کردن، حيله ساختن.
با سگ در جوال بودن = گرفتار و مبتلا شدن

۸۹- شد مشکبوی صحن چمن از دم صبا / آری در اصل مشک چو می بنگری دم است
دم (دوم) = در عربی به معنای خون است.

۹۰- بر پیل و اسب نوبتی بارگاه او / از مهر آینه است و ز مه، طاس پرچمست
طاس پرچم = قبه‌ای که پرچم علم بر آن نصب شود.

۹۱- در زیر طوق طاعت او سیر آسمان / گردن نهاده راست، چو کلب مُعَلِّمست
کلب معلم = سگی که او را تعلیم داده باشند، سگ آموخته.

۹۲- زخم زبان نیزه خطیش روز جنگ / در کام بدسگال چو دندان ارقمست
خطی = منسوب به خط، ناحیتی در بحرین و عمان. و نیزه‌ها را از هند بدانجا می آوردند و می آراستند و به عرب می فروختند.
ارقم = مار پیسه. ماری که نقطه‌های سفید بر پشت دارد.

۹۳- تو در آن اندازه‌ای از کبریا اندر وجود / هیچکس را دست بر نتوان نهادن کوهمست
همست = همانست.

۹۴- سعد اکبر کیست؟ کاندرا یک دو گز مقنع ترا / آن سعادت‌های دنیاوی دینی مُدغمست
سعد اکبر = ستاره مشتری. مدغم = پوشیده و پنهان.
مقنع = چارقدف پارچه‌ای که زنان سر خود را بدان پوشند.

۹۵- باد صبا که فحل بنات نبات بود / مردم گیاه شد که نه مرد است و نه زن است
مردم گیاه = مهر گیاه، رستنی‌ای است با برگ‌هایی شبیه برگ انجیر، که چون آن را از ریشه بر کنند، دو انسان یابند دست در گردن یکدیگر.

۹۶- از جوش نشو، دیگ نما تا فرو نشست / از دود تیره بر سر گیتی نهنبست
نهبن = سرپوش دیگ.

۹۷- وین طرفه‌تر که هست بر اعدا نیز تنگ / پس چاه یوسف است اگر چاه بیژن است
اگر = یا